

تاریخ علیه جامعه

نقد پیش فرض‌های معرفت‌شناسانه طرفداران شیوه تولید آسیایی

در تبیین توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران

مهدی روزخوش*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

این مقاله به بررسی نظریات سه تن از مهم‌ترین هواداران ایرانی نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی پرداخته است. این پژوهشگران بر پایه این نظریه به واکاوی ریشه‌های تاریخی توسعه نیافتگی جامعه ایران پرداخته‌اند، هرچند که این نویسندگان هر یک به سهم خود افزوده‌هایی به روایت کلاسیک این نظریه داشته‌اند؛ اما همگی با پذیرش پیش فرض‌های بنیادین معرفت‌شناسانه نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی هم‌چون تفسیر مادی تاریخ و زیربنا بودن مناسبات تولیدی به تحقیق در وجوه مختلف تاریخ و جامعه ایران پرداخته‌اند. در نتیجه ساخت اقتصاد سیاسی را مهم‌ترین مؤلفه تأثیرگذار بر فرآیندهای اجتماعی تلقی کرده‌اند که تعیین‌کننده‌ی سایر وجوه زندگی است و این ساخت نیز به‌نوبه خود متأثر از شرایط اقلیمی ایران هم‌چون کم‌آبی و فاصله زیاد واحدهای تولیدی به‌وجود آمده است. چنین رویکردی جدا از آن که در تحلیل‌نهایی به‌معنای تمکین به‌نوعی جبر جغرافیایی است؛ در نزد این نویسندگان و به‌خصوص در نمونه‌ی کاتوزیان به جبرگرایی «تاریخ‌باورانه» نیز گرفتار شده است. بدین‌شکل که الگوی جامعه‌شناسی تاریخی آنان به‌گونه‌ای است که جامعه کنونی را سخت ملهم از ساختارهای ستبر تاریخی می‌شناسد که گویی در طی هزاران سال تداوم داشته‌اند و بدین‌ترتیب از تاریخ «بار گرانی» ساخته‌اند که رهایی از دست آن را دشوار می‌نمایاند. این مقاله ضمن نقد این دیدگاه‌ها به‌جای جامعه‌شناسی تاریخی کلان‌نگر از نوع کاتوزیان، جامعه‌شناسی با برش‌های مقطعی تاریخی را پیشنهاد می‌کند.

کلید واژه‌ها

توسعه نیافتگی، ایران، شیوه تولید آسیایی، فئودالیسم، استبداد.

از زمان نخستین آشنایی‌های ایرانیان با تمدن غربی در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی اندیشیدن به چرایی عقب‌ماندگی ایران به مهم‌ترین دغدغه روشنفکران ایرانی تبدیل شد. اگر بخواهیم یک رویداد مشخص تاریخی را به‌عنوان نقطه آغاز مواجهه جدی ایرانیان با غرب برجسته کنیم می‌توانیم از جنگ‌های ایران و روس در حدود دویست سال پیش نام ببریم. جنگ‌هایی که پیامدهای مصیبت‌باری هم‌چون تلفات جانی و مالی بسیار و از دست دادن سرزمین‌های وسیع را برای ایران به‌دنبال داشت. اما این ناکامی‌ها در عین حال ایرانیان را که مدت‌ها بود گویی «تعطیلات در تاریخ»¹ را تجربه می‌کردند از خواب طولانی دوران تعطیلات! با صدای توپ‌های روسی بیدار کرد. هرچند این نحوه‌ی آشنایی (میدان جنگ) با میراث تمدن غربی در چگونگی درک ایرانیان از ماهیت تمدن غربی و برنامه‌ریزی‌های بعدی آنان برای اخذ آن، چه بسا آسیب‌زا بود به‌طوری‌که شکست ایران صرفاً به فقدان و ضعف جنگ افزارهای نظامی نسبت داده شد و نوعی تقلیل تجدد به وجوه تکنولوژیک و فنی را به‌دنبال داشت؛ اما در هر صورت از این مقطع دوران جدیدی در تاریخ ایران آغاز گشت دورانی که به‌تعبیر احمد فردید «صدر تاریخ ما ذیل تاریخ غرب» شد (فردید، 29: 1381). از جمله مصادیق این امر این بود که اندیشه‌وران ایرانی در پی پاسخگویی به پرسش علت عقب‌ماندگی ایران در قیاس با غرب بودند، یکی از طلیعه‌داران این اندیشمندان میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله در همان دوران می‌نویسد «اولین موضوعی که در قیاس احوال مشرق زمینیان و اروپائیان به ذهن ما می‌رسد این است که چگونه اروپا به حد چنین ترقی برجسته‌ای رسیده و حال آن‌که اقوام آسیایی که مروجین اولیه مدنیت بوده‌اند عقب مانده‌اند؟ این سؤال را بارها از اهل معرفت کرده‌ام، اما هیچ‌گاه پاسخ وافی نشنیده‌ام» (اصیل، 1381: 158).

در دوره‌های آتی بسیاری از ایرانیان اهل نظر پاسخگویی به این پرسش ملکم خان را وجهه‌ی همت خود قرار دادند، یکی از مهم‌ترین نظریاتی که خاستگاه دیدگاه‌های پاره‌ای از پژوهشگران ایرانی در تبیین ریشه‌های تاریخی توسعه نیافتگی ایران است نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی است. این مقاله درصدد ارزیابی قدرت تبیین‌کنندگی نظریات متفکران ایرانی متأثر از شیوه تولید آسیایی و بازخوانی انتقادی یافته‌های آنان است؛ لذا پرسش‌هایی که سعی شده است به آنان پاسخ داده شود از این قرارند 1- نظریات این نحله از اندیشه‌ورزان تا چه حد می‌توانند توسعه نیافتگی تاریخی جامعه ایران را ریشه یابی علمی کنند؟ و به بیان دیگر آیا از قدرت توضیح‌دهندگی و اقناع علمی کافی برخوردارند؟ 2- در چارچوب دیدگاه‌های هواداران ایرانی نظریه‌ی شیوه تولید آسیایی چه ظرفیت‌های نهفته و یا آشکاری (ابراز شده) برای برون شد از بن‌بست توسعه نیافتگی تاریخی ایران وجود دارد؟

مباحث نظری

مسئله تفاوت ساختار حکومتی غرب و شرق موضوعی است که از دیرباز مورد توجه اندیشمندان غربی قرار گرفته است؛ چنان‌که فیلسوفان و مورخان و حتی نمایشنامه‌نویسان یونانی در آثارشان وجود تفاوت‌های اساسی میان مناسبات حکومتی یونان و ایران را برجسته کرده‌اند. در یونان باستان شکلی از حکومت قانون - نه به‌معنای امروزی کلمه - وجود داشت که که این متفکران با مقایسه این شکل از «حکومت قانون» با ساختارهای جوامع شرقی همسایه خود و به‌خصوص رقیب نظامی‌شان در شرق یعنی ایران، ساختار حکومتی آنها را استبدادی و خودکامه می‌یافتند. محمد علی

1- این اصطلاح متعلق به داریوش شایگان است که در کتاب «اسکیزوفرنی (دو پارگی) فرهنگی» از آن استفاده نموده است. این کتاب به زبان فرانسه نوشته شده و تا کنون به فارسی ترجمه نشده است. اما محمد منصور هاشمی خلاصه‌ای از مباحث آن‌را در اثر ذیل آورده است «آمیزش آفاق‌ها: منتخباتی از آثار داریوش شایگان»، تهران: نشر فرزنان روز، 1389، «تعطیلات در تاریخ»، ص 268.

همایون کاتوزیان، با اشاره به اینکه در ایران هیچ نوع قانون نوشته و یا نانوشته‌ای بر مناسبات دولت و جامعه حاکم نبوده است در قیاس با ایران وضعیت یونان را چنین توصیف می‌کند: «در یونان [باستان] قانون به‌عنوان یک چارچوب، حقوق دولت و نیز جامعه را تعیین و تعریف می‌کرد و برای استقلال شهروندان و طبقات حاکم توجیهی رسمی، دیرپا و اساساً غیرقابل نقض به‌دست می‌داد» (کاتوزیان، 25: 1385). توجه به این تفاوت در آثار افلاطون، ارسطو، هردوت، گزنفون، توسیدید، پلوتارک، آیسخولوس و... دیده می‌شود. به‌عنوان مثال افلاطون در همپرسه قوانین به مقایسه نظام سیاسی ایران و آتن می‌پردازد در این همپرسه یکی از افراد شرکت کننده در گفت‌گو که «مهمان آتنی» معرفی می‌شود نظام حکمرانی ایران را نظامی خودکامه می‌داند که در آن شاهان «آزادی را از مردمان سلب کردند و خودرأیی و استبداد را به حد اعلا رساندند» و این در حالی است که مشکل آتینیان از نظر «مهمان آتنی» این است که برخلاف ایرانیان به «آزادی بی حد و حصر» عادت کرده‌اند (افلاطون، قوانین 3، 1380: 698-697) و آیسخولوس در نمایشنامه پارسیان، ایران را سرزمین استبداد و یونان را سرزمین آزادی می‌داند (آیسخولوس، 1390: 420-373).

در دوران مدرن نیز برخی از متفکران غربی به دنبال کشف علل این تفاوت‌ها بودند. مونتسکیو به‌وجود تفاوت‌های اساسی میان انواع مختلف جامعه قائل بود و بر شرایط آب‌وهوایی به‌عنوان علت اصلی این تفاوت‌ها تاکید می‌کرد. او معتقد بود به‌دلیل شرایط اقلیمی ویژه، روح بندگی و بردگی بر سراسر آسیا و در سراسر تاریخ حاکم بوده است (مونتسکیو، 1370: 486). آدام اسمیت هم با بررسی تاریخ چین و هندوستان معتقد بود که چون دولت در این سرزمین‌ها بیشتر درآمدهای خود را از زمین به‌دست می‌آورد سرشت آن با دولت در غرب متفاوت است (آدام اسمیت، 1357). هگل فیلسوف بزرگ آلمانی نیز به این امر پرداخته است. در دستگاه فلسفی هگل تاریخ جایگاه اساسی دارد؛ تاریخ عرصه «پدیدار شدن روح» است و بسط آگاهی بر آزادی. بر همین اساس هگل تاریخ را به چهار مرحله تقسیم کرده است: 1- مرحله شرق 2- مرحله یونان 3- مرحله روم 4- مرحله ژرمانیک. از نظر هگل در جوامع شرقی تنها یک تن آزاد است که همان پادشاه است. در یونان و روم آگاهی بر آزادی از جوامع شرقی بیشتر بود و تعدادی از انسان‌ها آزاد بودند و در مرحله ژرمانیک آگاهی بر آزادی به بالاترین مرحله خود که همانا اعتقاد به آزادی همه انسان‌ها است رسیده است (هگل، 1356: 173-172). هگل که شرق را به‌صورت یک کل یکپارچه می‌بیند؛ آن‌را منطقه‌ای توصیف می‌کند که واجد آزادی ذهنی نیست؛ هرچند که مردمان شرقی دارای کشور هستند ولی قصد و غایتی که بتوان آن‌را سیاسی خواند ندارند؛ در حالی که از نظر هگل این امر در غرب از همان آغاز در یونان پدیدار شده است (هگل، 1356: 273).

ریچارد جونز اقتصاددان انگلیسی، سرشت خودکامه حکومت‌های آسیایی را بر مبنای نوع متفاوت مالکیت در آسیا در قیاس با اروپا توضیح داد: «مردم در آن‌جا [آسیا] به‌طور کلی اجاره‌دار حاکم هستند که تنها مالک شمرده می‌شود؛ سلب مالکیت از مقامات آن‌ها که گاه حلقه‌های زنجیر وابستگی را برای مدتی در هم می‌شکنند. این وابستگی عام به تاج و تخت برای تأمین زندگی است که بنیاد واقعی خودکامگی پیوسته جهان مشرق زمین را تشکیل می‌دهد، چنان‌که که منبع درآمد حاکمان و شکلی است که جامعه زیر پای آنان به‌خود می‌گیرد» (Jones, 1831: 7-8) در آندرسون، 662: 1390). کارل مارکس اندیشمند بعدی بود که با استفاده از نظریات پیشینیان و ابتکارات خود، وجوه تازه‌ای به این بحث اضافه کرد. مارکس با استفاده از اصل دیالکتیک هگل به تحلیل مادی تاریخ اهتمام ورزید. او معتقد بود که دیالکتیک هگلی را باید بازگونه کرد؛ چرا که هگل تاریخ را به‌گونه‌ای ایده‌آلیستی تفسیر کرده و عامل اندیشه را در تحول تاریخی مهم‌تر از مناسبات مادی دانسته است، حال آن‌که به باور مارکس عامل محرکه تاریخ نه عوامل فکری و فرهنگی بلکه تکامل ابزار تولید مادی و تضاد طبقاتی ناشی از روابط تولیدی است. مارکس بر این پایه، قائل به وجود مراحل مختلفی هم‌چون

کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری در روند تکامل تاریخ بود و پیش‌بینی می‌کرد که نظام سرمایه‌داری نیز در آینده بر اثر تکامل نیروهای تولیدی فرو خواهد پاشید و جامعه کمونیستی تراز نوین ایجاد خواهد شد. اما این تقسیم‌بندی این سؤال را در پی می‌آورد که چرا نظام سرمایه‌داری به‌عنوان آخرین مرحله در روند تکاملی تاریخ تا زمان حاضر، فقط در اروپا شکل گرفت؟ در پاسخ به این پرسش، مارکس و انگلس نظریه‌ی «شیوه تولید آسیایی» را پیشنهاد کردند که بر اساس آن روند تولید در کشورهای آسیایی مسیری متفاوت از تجربه غربی داشته است زیرا برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری هر سه بر مالکیت خصوصی متکی بودند، حال آن‌که در شرق به دلیل شرایط اقلیمی ویژه مثل کم‌آبی، دولت نقش موثری در تأسیس و نگهداری شبکه‌های آبیاری داشته است. از این رو آن‌چه که در این جوامع بوجود آمده، نه مالکیت خصوصی بلکه مالکیت جمعی و دولتی بر ابزار تولید بوده است. این امر مانع از آن شده است که روند تکامل ابزار تولید و تقسیم کار اجتماعی طی شود و در نتیجه باعث رکود و ایستایی این جوامع شده است. آنها این تعبیر را درباره طیف وسیعی از جوامع انسانی از مناطق خشک صحرای آسیا تا بلندترین ارتفاعات آسیا و سرزمین‌های عربستان، ایران، هندوستان و تاتار (آسیای مرکزی و بخشی از ترکستان) قابل اطلاق می‌دانستند (باتامور، 1370: 129). در مورد نظریه‌ی «شیوه تولید آسیایی» باید در نظر داشت که هرچند این نظریه نخستین‌بار از سوی مارکس و انگلس بیان شد، ولی در عمل مرزهای این نظریه بسیار فراتر از قالب‌های تنگ مارکسیسم کلاسیک است و در بسیاری موارد به تحلیلی غیر مارکسیستی راه می‌برد و به‌ویژه در علت‌شناسی توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم نقطه ثقل بحث را به مناسبات درونی جوامع شرقی و آسیایی منتقل می‌کند. از این رو این رویکرد از تحلیل‌های مارکسیستی و شبه‌مارکسیستی که مسئله را عمدتاً با عطف توجه به روابط بین‌المللی در چارچوب مکتب وابستگی و مقوله استعمار توضیح می‌دهند، فاصله می‌گیرد. طرفداران مکتب وابستگی چون پل باران و آندره گوندرفرانک با بهره‌گیری از روش جامعه‌شناسی تطبیقی - تاریخی ریشه توسعه و عقب‌ماندگی را در روابط بین‌المللی جستجو می‌کنند. آنها معتقدند پس از آن‌که به‌دلایلی انباشت سرمایه تجاری در اروپا آغاز گردید، جریان انتقال ثروت از بخشی از جهان به بخش دیگر از طریق استعمار و استثمار بین‌المللی موجب تسریع انباشت سرمایه صنعتی در غرب شد و غارت مازاد اقتصادی سرزمین‌های استثمار شده، توسعه غرب را شتاب بخشید و از پیدایش شرایط توسعه در درون خود آن کشورها جلوگیری کرد (بشیریه، 1375: 10). البته در مورد شیوه تولید آسیایی بین مارکسیست‌ها، اجماعی وجود ندارد. مثلاً در حالی‌که در بین محققان ایرانی متأثر از مارکسیسم از سویی فردی نظیر فرهاد نعمانی ضمن رد نظریه شیوه تولید آسیایی و اعتقاد به وجود نوع خاصی از فئودالیسم در ایران این مدعا را طرح می‌کند که حتی مارکس و انگلس «نیز در سه دهه‌ی آخر قرن نوزدهم تأکید خویش را درباره گمانه‌های مربوط به شیوه تولید جوامع آسیایی را کنار نهادند» (نعمانی، 1358: 426) اما از سوی دیگر فریبرز رئیس دانا معتقد است که پذیرش شیوه تولید آسیایی به‌منزله رد مارکسیسم نیست. چراکه این شیوه از تولید به‌عنوان یکی از نظام‌های اجتماعی «آشتی‌ناپذیر» یعنی نظامی که در آن ستیز طبقاتی وجود دارد قابل تفسیر است (رئیس دانا، 1386: 68). نظریه «شیوه تولید آسیایی» از دهه 1340 وارد ادبیات سیاسی و علمی ایران شد و تعدادی از صاحب‌نظران ایرانی با تأثیرپذیری از آن به تبیین عقب‌ماندگی ایران پرداخته‌اند که در ادامه نظریات چند متفکر ایرانی را از این گروه بررسی می‌کنیم.

محمدعلی همایون کاتوزیان: جامعه‌کلنگی (کوتاه مدت)

کاتوزیان پژوهشگر و نظریه‌پرداز است که در چارچوب رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه و دولت در ایران را مورد بررسی قرار داده است. کاتوزیان معتقد است مطالعات جدید درباره تاریخ و جامعه ایران اغلب بر اساس نظریه‌هایی صورت گرفته است که برای مطالعه جوامع اروپایی پدید آمده‌اند و این در حالی است که «ویژگی‌های بنیادین جامعه ایرانی و تاریخ منبعث از آنها تفاوت‌های اساسی با جوامع اروپایی دارد». مهم‌ترین این تفاوت‌ها به نظر کاتوزیان ریشه در نظام مالکیت متفاوتی دارد که در این نوع جامعه وجود داشته است (کاتوزیان، 1386: 2). بر اساس باور به تفاوت‌های بنیادین بین تاریخ ایران و غرب، کاتوزیان تلاش می‌کند جامعه ایران را در درازنای تاریخ خود متعلق پژوهش قرار دهد. ایران، همواره جامعه‌ای کم‌آب و پراکنده بوده و در نتیجه جز در یکی دو منطقه کوچک ایران آب کمیاب‌ترین منبع کشاورزی بوده است. کاتوزیان به اقتدای مارکس و انگلس برای همین عامل یعنی کم‌آبی نقش اساسی در شکل دادن به ساختار اقتصاد سیاسی ایران قائل است؛ در چارچوب نظریه کاتوزیان کم‌آبی به ایجاد واحدهای روستایی خودمختاری انجامیده که درست برخلاف جوامع غربی، مازاد تولید هیچ‌یک برای ایجاد یک پایگاه قدرت فئودالی کافی نبوده است، اما با توجه به وسعت جغرافیایی منطقه، مازاد جمعی که توسط کل این واحدهای پراکنده تولید می‌شده است؛ میزان قابل توجهی بوده؛ در صورتی که یک نیروی سازمان یافته «بیرونی» می‌توانسته آن‌را به چنگ اندازد، منبع اقتصادی لازم، برای تأسیس یک قدرت استبدادی سراسری تأمین می‌شده است و سپس دستگاه استبدادی قادر بوده با اتکاء به چنین منابع مالی هنگفتی اراده خودکامه‌اش را بر تمامی طبقات جامعه تحمیل کند؛ چراکه «این مازاد تولید کشاورزی جمعی مستقیم و غیرمستقیم، چنان حجم عظیمی داشت که آن دولت‌های استبدادی را قادر می‌ساخت به صرف هزینه در زمینه حمل‌ونقل، ارتباطات و سازمان نظامی - دیوانی ... هم مالکیت خود را بر اراضی تداوم بخشند و هم مانع از پیدایش بعدی استقلال فئودالی در کشاورزی یا شهروندان بورژوا در شهرها شوند». یکی از ویژگی‌های ساختار اجتماعی ایران در طول تاریخ این کشور - که خود محصول شرایط اقلیمی است - پیدایش سبک زندگی عشایری در ایران است. به اعتقاد کاتوزیان ایلات و عشایر در تاریخ ایران همان نیروی نظامی متحرک «بیرونی» بوده‌اند که با تصاحب مازاد تولید واحدهای پراکنده روستایی به دولت خودکامه و مقتدر تبدیل شده‌اند؛ چنان‌که «در تاریخ ایران مادها، پارس‌ها (هخامنشیان)، یونانیان (سلوکی‌ها)، پارت‌ها (اشکانیان)، ساسانیان، اعراب مسلمان، ترک‌های غزنوی و بعدها ترکان سلجوقی، ایلخانان مغول، ترکان تیموری، فارس - ترکمن‌های صفوی و بعدها افشاری، لرهای زند و فارس - ترکمن‌های قاجار همگی به‌همین شیوه به حکومت رسیدند و ساقط شدند» (کاتوزیان، 1377: 82-83). بنابراین در طول تاریخ، تفاوت‌های اساسی میان ساختار جامعه و دولت در ایران با جامعه و دولت در غرب وجود داشته است که این تفاوت‌ها از نظر کاتوزیان نتیجه ضعف و ناپایداری مالکیت خصوصی و غلبه مالکیت جمعی و دولتی در ایران بوده است. بر پایه همین ارزیابی کاتوزیان بخشی از این تفاوت‌ها را به‌شکل زیر بر می‌شمارد:

- 1- ایران در طول تاریخ همواره دولت و جامعه‌ای استبدادی داشته است که در آن دولت، طبقات اجتماعی، قانون، سیاست ... صورتی متفاوت با آنچه در تاریخ اروپا مشاهده می‌شود، داشته‌اند.
- 2- در ایران هرگز فئودالیسم اروپایی پدید نیامد؛ زیرا مالکیت در ایران نه حق، بلکه امتیازی بوده که دولت به اشخاص می‌داده است و هر زمان که می‌خواسته می‌توانسته آن‌را پس بگیرد.

3- در ایران طبقه اشراف (آریستوکرات - مالک) که در اروپا نسل بعد نسل، صاحب ملک خود بود پدید نیامد و دولت، نماینده و مقید به رضایت چنین طبقه‌ای نبود. برعکس در ایران قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه زمین‌دار، منوط به اجازه و اراده دولت بود.

4- در ایران نقش کارکردی را دولت ایفا می‌کرد، در حالی که در اروپا دولت متکی به طبقات بود و هر چه طبقه بالاتر بود دولت بیشتر به آن اتکا داشت و این درست نقطه مقابل ایران بود که طبقات اجتماعی بر ساخته و زائده دولت‌ها بوده‌اند و با تغییر سلسله حاکم، جایگاه طبقاتی اشخاص نیز بر حسب دوری و نزدیکی به عشیره‌ای که قدرت تازه از درون آن سر برکشیده به سرعت تغییر می‌کرد.

5- قانون، در معنای ضوابطی که حد و مرزی برای اعمال قدرت دولتی باشد و آن را قابل پیش‌بینی کند، در ایران وجود نداشت. اما در اروپا حتی در دوران باستان و قرون وسطا نیز رسوم ریشه‌دار و قوانین نوشته یا نوشته‌ای حاکم بر رابطه دولت و جامعه بوده است. هر چند که از حیث دامنه و محدودیت‌های قدرت دولت، بین دولت شهرهای یونانی و دموکراسی‌های امروزی تفاوت زیادی وجود دارد، اما در اروپا نوعی از قانون همواره وجود داشته است در حالی که جامعه ایران جامعه‌ای پیشا قانون بوده است. چون در جامعه ایران قانون وجود نداشت پس از سیاست هم خبری نبود؛ زیرا سیاست بدون قانون نمی‌تواند وجود داشته باشد.

6- جامعه ایران برخلاف جوامع اروپایی دچار «فقدان تداوم» بوده است؛ زیرا نهادها و طبقات اجتماعی به‌شکلی دائمی در معرض فروپاشی بوده‌اند و بنابراین می‌توان جامعه ایران را جامعه «کوتاه‌مدت» یا «کلنگی» دانست؛ در حالی که جوامع اروپایی به دلیل استقلال طبقات اجتماعی جوامع بلندمدت بوده‌اند.

7- دولت‌های اروپایی چون نماینده طبقات اجتماعی معینی بوده‌اند، پس همواره از میزانی از مشروعیت بهره می‌برده‌اند اما در ایران، دولت در خارج از خود مشروعیت مستمر و مداومی نداشت و «مشروعیت» دولت اساساً ناشی از واقعیت قدرت آن بود.

8- سقوط یک دولت استبدادی در ایران سبب تغییر نظام استبدادی نمی‌شد؛ چون بدیلی برای آن متصور نبود، بلکه سقوط دولت استبدادی سبب هرج و مرج، قتل و غارت می‌شد و کار به جایی می‌رسید که مردم آرزوی بازگشت استبداد را داشتند و بدین ترتیب در تاریخ ایران چرخه استبداد - آشوب - استبداد به شکل منظم بازتولید می‌شده است.

9- چون در ایران به دلیل «فقدان تداوم» و عدم استقلال طبقات اجتماعی از دولت امکان انباشت سرمایه وجود نداشته است؛ پس پیدایش کاپیتالیسم و صنعت جدید امکان‌پذیر نبود، چنان‌که حتی فتوودالیسم اروپایی نیز در ایران هرگز به وجود نیامد (کاتوزیان، 1386: 20-7).

در نظر کاتوزیان، نه تنها دولت، بلکه جامعه ایران نیز سرشتی خودکامه داشته است. «جامعه ایران همواره در وضعیت شورش بالقوه قرار داشت؛ زیرا جامعه، فرمانروایان را بیدادگر می‌دانست و هر زمان که دولت ضعیف می‌شد شورش به راه می‌افتاد و تفاوت این شورش‌ها با قیام‌ها و انقلاب‌های اروپا این بود که در ایران جامعه در برابر دولت سر به شورش برمی‌داشت و کل جامعه یا بیشتر آن پشتیبان شورش و بقیه در قبال آن بی‌طرف بودند، در حالی که در جوامع اروپایی به دلیل خاستگاه طبقاتی دولت همواره یک طبقه در برابر طبقه دیگر قرار می‌گرفت و نه هم‌چون ایران کل جامعه در برابر دولت» (کاتوزیان، 1385: 195).

کاتوزیان معتقد است در دوران جدید تاریخ ایران، نفت جایگزین آب شد؛ به این معنا که دولت با اتکا به درآمدهای نفتی منابع مالی مستقل از جامعه به دست آورد و «شیوه تولید آسیایی» که متکی بر استبداد آبی بود، جای خود را به «استبداد

نفتی» داد. بنابراین ایران در دوران پهلوی با توجه به ساخت اقتصاد سیاسی نتوانست مدرن شود بلکه «حاکمیت شبه‌مدرنیسم مطلقه» را تجربه کرد (کاتوزیان، 1379: 279-145). صاحب‌نظران دیگری نیز در این مورد با کاتوزیان هم‌عقیده هستند؛ برای مثال هوشنگ ماهرویان می‌نویسد: «کشورهای نفتی از منظری همان کشورهای شرقی‌اند. اگر تمدن‌های شرقی تأسیسات آبیاری را در دست داشتند، کشورهای نفتی هم مهم‌ترین عامل اقتصاد یعنی چاه‌های نفت را در دست دارند. اگر دولت‌های مستبد شرقی با در دست داشتن تأسیسات آبیاری جلوی رشد و استقلال فتودال‌ها را می‌گرفتند و درجه قدرت فتودال‌ها وابسته به نزدیکی‌شان به حکومت بود، دارایی ثروتمندان در کشورهای نفتی هم وابسته به نزدیکی‌شان به حکومت‌ها است» (ماهرویان، 1381: 69).

احمد اشرف: پاتریمونیالیسم و شیوه‌های تولید ایلیاتی و روستایی

احمد اشرف علت اساسی عقب‌ماندگی ایران را بر مبنای عدم پیدایش سرمایه‌داری در ایران تئوریزه می‌کند؛ او مردم‌سالاری را نیز پیامد رشد مناسبات سرمایه‌داری می‌داند. به اعتقاد وی، تجار و اصناف به دو گونه مددکار سیر تحول جوامع غربی از دوران کشاورزی به دوران شهرنشینی و صنعتی جدید بوده‌اند؛ یکی از راه رشد و توسعه تجارت، حمل‌نقل، بانکداری و صنایع جدید و دیگر از راه دگرگون ساختن روابط دیرپای قدرت فتودالی و استقرار مردم‌سالاری یا دموکراسی بورژوازی (اشرف، 1359: 7) و به‌همین دلیل اشرف، به‌دنبال کشف «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران» است. اشرف از الگوی «پاتریمونیالیسم» در تحلیل ساختار اجتماعی-سیاسی ایران استفاده کرده است؛ پاتریمونیالیسم در مقابل فتودالیسم قرار دارد. پاتریمونیالیسم شکل بسط یافته خاندان فرمانروا است و اطاعت مقامات تحت امرش هم‌چنان بر مبنای اقتدار پدروار و وابستگی فرزندوار استوار است؛ در حالی که در حکومت فتودالی نوعی وفاداری به‌لحاظ قراردادی ثابت و مبتنی بر نظامی‌گری شوالیه‌وار، جانشین مناسبات و روابط فرزندگی می‌شود (بندیکس، 1382: 386). این قبیل تفاوت‌ها میان نظام فتودالی و پاتریمونیالیسم در عرصه قانون نیز بازتاب می‌یابد. فرمانروای نظام پاتریمونیالی نوعاً فرمان صادر نمی‌کند که برای او و مقامات اداری‌اش الزام‌آور باشد. او یا مورد به مورد فرمان صادر می‌کند و بدین ترتیب مانع به‌وجود آمدن مفهوم قانون و حق می‌شود و یا فرمان‌هایی خطاب به مقامات و مأموران صادر می‌کند که تا رسیدن فرامین بعدی ملزم به رعایت آنها در اعمال‌شان هستند (بندیکس، 1382: 393). بدین ترتیب یکی از تفاوت‌های اساسی که بین ساختار پاتریمونیالیسم و فتودالیسم وجود دارد ایده «توافق و قرارداد» است؛ فتودالیسم پیش‌زمینه نظام سرمایه‌داری است. در نظام فتودالی به‌علت توزیع پراکنده قدرت و وجود مالکیت خصوصی و هم‌چنین امنیت مالکیت، شکل‌گیری طبقات مختلف در جامعه امکان‌پذیر می‌شود، امری که در نظام پاتریمونیالیسم (سلطه موروثی) به‌علت تسلط قدرت فرمانروا بر همه بخش‌های جامعه امکان آن منتفی است. اشرف معتقد است شهرهای اسلامی برخلاف شهرهای غربی در عهد باستان و در قرون وسطی دارای موجودیت مستقل سیاسی نبودند و در این شهرها مفهوم شهروند چنان که در شهرهای عهد باستان اروپا بوده و یا مفهوم بورژوازی که در اروپای قرون وسطی دیده می‌شد پدید نیامد و این امر نیز ناشی از حضور قدرت سیاسی در شهر و زور فرمانی حکومت بر جامعه شهری بوده است. شهرهای اسلامی تنها برج و بارو و بازار داشتند، ولی از انجمن‌های مستقل و قوانین اساسی مشخص و دادگاه‌های متشکل از اهالی شهر و حکومت مستقل و برگزیده مردم بی‌بهره بودند. اشرف تأکید دارد که در شهرهای اسلامی - ایرانی برخلاف شهرهای غربی بین سه قدرت سیاسی - نظامی، مذهبی و اقتصادی وحدت و پیوستگی وجود داشته است، به‌گونه‌ای که در شکل معماری شهرهای اسلامی - ایرانی نیز تاثیر گذاشته و در مرکز آنها ارگ و بازار و مسجد را در کنار هم پدید آورده است. او بر این

باور است که برای قرن‌ها خاندان‌های اشرافی نظامی، زمین‌داران، دیوان‌سالاران، علما و تجار بزرگ بر حیات روزانه جوامع محلی تسلط داشتند (اشرف؛ بنوعیزی، 1387: 35).

اشرف شیوه تولید عشایری را نیز دارای پیامدهای نامطلوبی بر روند توسعه ایران می‌داند. به نظر وی هجوم تورانیان به ایران با غلبه سلجوقیان که ایران زمین را در قرن پنجم هجری به روی تورانیان گشودند آغاز گردید و با هجوم قبایل مغول در قرن ششم، ابعاد گسترده و تازه‌ای یافت و با ایلغار تیمور لنگ و تشکیل سلسله‌های آق‌قویونلو و قره‌قویونلو و سلطه قزلباشان تا قرن دهم ادامه پیدا کرد. این قبایل به اتکای سواره نظام پرتحرک خود تا اوایل قرن کنونی تفوق نظامی خود را محفوظ داشتند و منبع اصلی تدارک نیروی نظامی و جنگی کشور را تشکیل دادند و بدین‌گونه سلطه سیاسی و نظامی خود را بر جامعه ایرانی و بر اجتماعات شهری و روستایی کشور به صورت گوناگون تداوم بخشیدند. این تسلط سیاسی و نظامی جوامع ایلی بر اجتماعات شهری و روستایی موجب سکون اقتصادی در جامعه گردید؛ زیرا از یک‌سو مانع رشد تولیدات کشاورزی و سبب کندی جریان آن به اجتماعات شهری شد و از سوی دیگر محدودیت‌هایی برای رشد و توسعه درون‌زای سرمایه‌داری از بطن بازارها فراهم ساخت (اشرف، 1359: 38-35). اشراف نیز هم‌چون کاتوزیان ناپایداری و وابستگی مالکیت خصوصی را در ایران به قدرت سیاسی متذکر می‌شود «قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی برای افراد طبقات مسلط ابزار لازم را برای مالکیت و اداره زمین‌های بزرگ فراهم می‌کرد. افراد والارتبه تیول‌دار قادر بودند در ناحیه‌ای که تیول آنها قرار داشت یا در عین تصدی شغل دولتی در ایالات صاحب میزان قابل توجهی زمین شوند» (اشرف؛ بنوعیزی، 1387: 52). به باور اشرف موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری نوین و مردم‌سالاری در ایران به‌طور عمده از ترکیب دو دسته پدیده‌ها و نهاد‌های داخلی و خارجی سرچشمه می‌گیرند: اول، موانع داخلی رشد سرمایه‌داری که باید آن‌را در خصوصیات شیوه‌های تولید شهری، روستایی و ایلی و نظام سیاسی و اجتماعی حاصل از آن سراغ گرفت و دوم، موانع خارجی که از وضعیت نیمه استعماری و تحولات اقتصادی و سیاسی جامعه ایرانی در شرایط سلطه استعماری مایه می‌گیرند (اشرف، 1359: 126).

اشرف معتقد است شیوه تولید شهری و روستایی در ایران به‌گونه‌ای بود که سبب توسعه نیافتن تقسیم کار اجتماعی میان کشاورزی، بازرگانی و صنعت می‌شد و در نتیجه جامعه را از جدا کردن تولید شهری و روستایی باز می‌داشت و اجتماعات شهری و روستایی را در واحدهای بزرگ‌تر منطقه‌ای که دارای پیوندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دینی بودند گرد می‌آورد و مانع تمایز شهر و روستا و رویارویی آنها با یکدیگر می‌شد. ادغام عشایر پر قدرت در نظام سیاسی به استقرار نوعی توازن میان نهادهای قدرت مرکزی و نیروهای عشایری انجامید و در نتیجه موانع مضاعفی در راه رشد سیاسی سرمایه‌داری ملی در اجتماعات شهری پدید آورد. سلطه عشایر نامنی‌های بازار را دوچندان می‌کرد؛ چراکه آنان هم زیر بار نامنی‌های ناشی از فشار عمال دیوانی در شهرها قرار داشتند و هم بار نامنی‌های ناشی از سلطه عشایر را بر دوش می‌کشیدند. از نظر اشرف دولت مدرن نیز در ایران روابط پرتنش با بازار داشته است او مناسبات دولت پهلوی با بازار را آکنده از تعارض ارزیابی می‌کند؛ تعارضی که ناشی از «مداخلات دولت در فعالیتهای اقتصادی و سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم در قبال بازاریان» بوده است. به‌عنوان نمونه‌هایی از چنین سیاست‌هایی اشرف به اجرای خودسرانه و تبعیض‌آمیز مقررات تجاری و مالیات‌بندی بر بازاریان و اصناف در دهه‌های 1340 و 1350 شمسی اشاره می‌کند (اشرف؛ بنوعیزی، 1387: 144).

اشرف موانع خارجی رشد سرمایه‌داری را نیز نادیده نمی‌گیرد. این موانع از نظر اشرف از پی‌آمدهای پیدایش وضعیت نیمه استعماری و وابستگی اقتصاد سنتی جامعه ایرانی به بازار نوپای جهانی در سده نوزدهم میلادی بود، بدین معنی که

علايق قدرت‌های استعماری در ايران ابتدا متوجه منافع صرفاً سياسی بود و سپس با پيدایش و گسترش بازار جهانی منافع اقتصادی هم در کنار منافع سياسی مورد توجه قرار گرفت و همین‌طور گسترش فعاليت‌های اقتصادی به‌عنوان وسیله‌ای برای تحکيم و تثبيت موقعيت سياسی در نظر آمد. پيدایش وضعیت نیمه‌استعماری، حاصل رقابت و کشاکش دو نیروی متخاصم استعماری (روس و انگلیس) در ايران بود. بدین‌گونه بدون آن‌که نیروهای استعماری مستقیماً اداره امور کشور را به‌دست گیرند آن را هم‌چون حایلی میان خود نگه می‌داشتند و برای تثبيت نفوذ خویش در ايران به رقابت می‌پرداختند. این وضعیت آثار و نتایجی از قبیل حمایت از نهادهای کهن حکومتی و حفظ وضع موجود سياسی، پاشیدگی بازارهای کوچک و غیر قابل انعطاف محلی رکود صنایع‌دستی و سلطه قدرت‌های استعماری بر مؤسسات اقتصادی مانند بانک‌ها، گمرکات و بازارهای محلی داشته است که همگی موانعی در راه توسعه درون‌زای سرمایه‌داری در ايران بوده‌اند. خوانش اشرف از ساخت تاریخی قدرت در ايران نیز مشابه الگوی تحلیلی کاتوزیان (استبداد - آشوب - استبداد) است. در روایت اشرف، جامعه ايران میان شرایط دوگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی و نظام خودکامه شه‌پدري (پاتریمونیالیسم) متمرکز از یک‌سو و یا پاشیدگی آن که همراه با سلطه نظام ملوک‌الطوایفی و خانخانی و یا نظام شه‌پدري پراکنده بود از سوی دیگر در نوسان بود (اشرف؛ بنوعریزی، 1387: 129-127).

کاظم علمداری: تداوم وجه تولید آسیایی

علمداری در یک کتاب حجیم به نام «چرا ايران عقب ماند و غرب پیش رفت؟» به بررسی مسئله عقب‌ماندگی تاریخی ايران پرداخته است. علمداری روش خود را در تحلیل موضوع، جامعه‌شناسی تاریخی معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد که این روش، جامعه را در طول تاریخ هم‌چنان که در حال حرکت و تغییر مداوم است مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین جامعه نه به‌عنوان یک نظام غیرقابل انعطاف (سیستم بسته) که به‌عنوان مجموعه‌ای از روابط زنده جاری میان انسان‌ها در یک بافت اجتماعی شامل مناسب تولیدی، روش حکومت‌داری، عقاید، اعتقادات، علايق، منافع قواعد و... که باهم در حال مراده‌اند در نظر گرفته می‌شود (علمداری، 1381 «الف»: 51-50).

علمداری معتقد است ریشه عقب‌ماندگی و یا عدم توسعه جامعه ايران را عمدتاً باید در سازمان اقتصادی و شیوه معیشتی جامعه یافت که خود متأثر از وضعیت اقلیمی ايران است. تفسیرها و قرائت‌های متعددی از مارکس وجود دارد و یک تفسیر که مبتنی بر عباراتی از خود مارکس است، اگر چه اهمیت عوامل سياسی، حقوقی، مذهبی و نظایر آن را انکار نمی‌کند، اما نقش‌آفرینی این عوامل را در چارچوب ضرورت اقتصادی ممکن می‌داند. به این ترتیب حتی وقتی سیاست یا مذهب نقش کلیدی ایفاء می‌کنند و صرفاً روبنایی نیستند، باز هم منطق اقتصادی چنین اقتضایی داشته است و باید دید که در هر مرحله‌ای از نظر اقتصادی - اجتماعی چه شرایطی به‌وجود می‌آید که باعث می‌شود سیاست یا دین نقش اصلی را برعهده بگیرند (کوزر، 1380: 78). بدین ترتیب علمداری عوامل معیشتی و اقتصادی را عوامل زیربنایی می‌داند که نقش تعیین‌کننده دارند و به‌همین دلیل تاریخ اقتصادی ايران را از عصر باستان تا به امروز با روش تطبیقی مورد مطالعه قرار می‌دهد و با ویژگی‌های تاریخ اقتصادی دنیای غرب مقایسه می‌کند؛ تا علل عقب‌ماندگی ايران و پیشرفت غرب را مشخص کند. او از انقلاب کشاورزی به‌عنوان عامل پیدایش تمدن‌های باستان یاد می‌کند که در اثر آن تولید مازاد بر مصرف برای اولین بار منجر به تحول و رشد گردید؛ اما اختلافات موجود در وضعیت اقلیمی کشورها، انواع گوناگون مالکیت را به‌وجود آورد، به این معنا که در سرزمین‌های شرقی که تولیدات کشاورزی مستلزم فراهم آوردن دسته‌جمعی آب بود، مالکیت خصوصی رشد نکرد؛ چرا که تأمین آب به‌عنوان عنصر اصلی تولید از عهده یک فرد برنمی‌آمد، لذا سازمان دولتی و قدرت پشتوانه آن نیز وارد کار تولید کشاورزی گردیدند، به‌طوری که کشاورزی بدون همکاری دولت و

سازمان‌دهی نیروی کار برای تامین آب ممکن نبود. بنابراین به‌جای رشد مالکیت خصوصی، مالکیت جمعی و دولتی رشد کرد که در آن دولت کنترل تولید محصول را در دست گرفت و دولت مستبد از این طریق شکل گرفت (علمداری، 1381 «الف»: 82).

علمداری معتقد است جامعه ایران از ویژگی‌هایی برخوردار بوده است که در مجموع آن را به الگوی شرقی یا آسیایی نزدیک‌تر می‌کند؛ چرا که شکل مالکیت در ایران به‌دلیل کمبود آب جمعی بوده است و نظام تیول‌داری و مالکیت خالصه (دولتی) دست دولت را برای کنترل زمین‌ها و سپردن آنها به وابستگان حکومتی باز می‌گذاشته است و در نتیجه همین عامل نهاد قدرت بسیار متمرکز و از انواع ظل‌اللهی و یا پدرسالارانه (پاتریمونیا) بوده است به‌طوری که در تاریخ ایران شاه، پدر ملت و ملت رعیت (فرمانبردار) شاه محسوب می‌شده‌اند و ادغام دین و دولت در اشکال مختلف که از دوران پیش از اسلام در ایران رایج بوده است ناشی از ضرورت کارآیی بیشتر سیستم متمرکز و تک رهبری بوده است. علمداری تمدن معاصر غرب را محصول رشد مناسبات سرمایه‌داری می‌داند و رشد علوم، انقلاب صنعتی و تحول مدنی و سیاسی و سایر وجوه دیگر این تمدن را از نتایج مستقیم پیدایش سرمایه‌داری در غرب محسوب می‌کند، اما به نظر او این امر (پیدایش سرمایه‌داری) در ایران امکان‌پذیر نبوده است؛ چرا که پیدایش سرمایه‌داری نیازمند مالکیت ارضی آزاد و نظام بازرگانی آزاد بوده است که با توجه به ضعف و ناپایداری مالکیت خصوصی در ایران و سلطه دولت بر زمین‌های کشاورزی وقوع آن مقدور نبوده است و به‌همین دلیل در ایران رقابت به‌عنوان عامل محوری در تولید و کسب سود که به رشد تکنولوژی و تقسیم کار اجتماعی منتهی می‌شده است شکل نگرفته است (علمداری، 1381 «الف»: 259).

علمداری به نقش نهاد دین در عقب‌ماندگی جامعه نیز پرداخته است و معتقد است نه خود دین، بلکه تفسیر ویژه‌ای از دین می‌تواند عامل عقب‌ماندگی مرحله‌ای جامعه باشد، چنان‌که می‌گوید تمدن اسلامی می‌توانست در بطن فرهنگ و تمدن متحول یونانی نه فقط عربستان بلکه ایران را هم در مسیر رشد قرار دهد، ولی برداشت ایستا و جزم‌اندیشانه از دین و تلاش برای انطباق معیار، و ارزش متحول جامعه با سنت‌های گذشته عقب‌ماندگی را به‌صورت پدیده‌ای همیشگی درآورد. او ترکیب دین و حکومت را اساس عقب‌ماندگی عقلی ایران می‌داند؛ چرا که تفکر عقلی و خردگرا نمی‌تواند مشروعیت حکومت ارثی و قدرت استوار بر سنت و اعتقادات دینی تحمیلی را بپذیرد. بنابراین حکومتی که بر دو اصل ارث و سنت استوار باشد، صاحبان تفکر و تعقل (فلاسفه) را تحمل نمی‌کند؛ مگر آن‌که آنها در خدمت او قرار گیرند. اما علمداری در عین حال دیدگاه‌های پاره‌ای از محققان غربی هم‌چون برنارد لوئیس را که پدیده پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی را بر مبنای تفاوت‌های دو دین اسلام و مسیحیت (نظیر امتناع سکولاریزم در اسلام) تئوریزه می‌کنند نادرست می‌داند و این پرسش را طرح می‌کند که در این صورت دلیل عقب‌ماندگی جوامع غیرمسلمان و بعضاً مسیحی نظیر آمریکای لاتین، بخش بزرگی از آفریقا، برخی از کشورهای آسیای دور، هند و... چیست؟ (علمداری، 1381 «ب»: 203).

در یک جمع‌بندی، علمداری وحدت اقتصاد و سیاست در ایران مدرن را از ویژگی‌های برجسته باقی‌مانده از شیوه تولید آسیایی می‌داند و معتقد است وجود درآمدهای آسان نفتی باعث شده است که حامی‌پروری (کلاینتالیزم) به‌ویژگی اساسی قدرت سیاسی در ایران تبدیل شود؛ در نتیجه هم‌چون مانعی جدی بر سر راه توسعه جامعه قرار گیرد (علمداری، 1377) وی تفکیک این دو نهاد (اقتصاد و سیاست) در کنار استقلال نهاد دین و رقابت در عرصه اقتصاد، سیاست و دین را به‌عنوان شرایط لازم برای توسعه ایران و برون‌رفت از عقب‌ماندگی تاریخی ذکر می‌کند (علمداری، 1381 «الف»: 500).

نقد نظریات هواداران ایرانی شیوه تولید آسیایی

نخستین نکته مهمی که از جنبه تحلیلی درباره این متفکران مصداق می‌یابد. سطح تحلیل و نوع نگاه این نویسندگان است. که با یک نظریه کلان، درصدد توضیح و تبیین کل تاریخ ایران بر می‌آیند. اما آیا می‌توان جامه این تئوری‌ها را بر قامت تاریخ و جامعه ایران دوخت؟ این تئوری‌ها که شاید بتوان آنها را ذات‌انگارانه تلقی کرد، عملاً ورای بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی قرار می‌گیرند. برای نمونه همه دگرگونی‌های اجتماعی و تاریخی ایران معاصر در برابر مفاهیم کلان نظریه کاتوزیان رنگ می‌بازند و راهی به این نظریه نمی‌یابند؛ گویی عواملی مانند میزان شهرنشینی، سواد، حضور زنان در جامعه، صنعتی شدن و نظایر آن از اهمیتی آن‌چنان برخوردار نیستند که بر واقعیت‌های اصلی و اساسی جامعه ایران تأثیر بگذارند و به این ترتیب گویا همان نظریه‌ها و مفاهیمی که به کار تحلیل جامعه ایران در عصر سامانیان یا صفویان می‌آیند، اکنون نیز کمابیش به همان شکل کاربرد دارند. باید یادآوری کنیم که نکته‌ی پیش گفته، لزوماً به مساله درست یا غلط بودن این‌گونه نظریه‌ها ربط نمی‌یابد، بلکه به سطح و نوع تحلیل و میزان کاربرد چنین نظریه‌هایی مربوط می‌شود. چه بسا پاره‌ای این نظریه‌ها (مانند نظریه کاتوزیان و اشرف و علمداری) واجد سویه‌هایی از حقیقت هم باشند و حتی پرده از نکات مهمی درباره تاریخ و جامعه ایران بردارند، اما چنان‌که امروز مرسوم شده است، نمی‌توان در هر متنی و در هر تحقیقی و در هر تحلیلی از آنها استفاده کرد. تغییرات گسترده ساختاری هم‌چون افزایش جمعیت شهرنشین و رشد آموزش عالی، افزایش مشارکت زنان در عرصه فعالیت‌های اجتماعی، رشد ارتباطات و تکنولوژی‌های مدرن که که به‌ویژه از دوران مشروطیت در ایران رخ داده است و در سال‌های اخیر متأثر از روند جهانی شدن تشدید شده است؛ سیمای کاملاً متفاوتی در مقایسه با ایران دوره قاجار و پیش از آن به جامعه ایران داده است که نمی‌توان به‌راحتی با به‌کار بردن عقب‌ماندگی در توصیف هر دو جامعه تحولات صد سال گذشته را نادیده گرفت و جامعه را در این مدت دچار رکود و ایستایی تصور نمود.

به‌طور کلی در مورد نظریه «شیوه تولید آسیایی» باید توجه داشت که هر چند این نظریه تا حدی می‌تواند در تشریح خاستگاه تاریخی تفاوت‌های جوامعی هم‌چون ایران با جوامع غربی کارآمد باشد؛ اما نباید این نظریه را (هم‌چون سایر نظریه‌ها) عین واقعیت بیرونی تصور کرد و در قابلیت توضیح دهندگی آن مبالغه نمود. این نظریه صرفاً بر عوامل اقلیمی و شیوه‌های تولید مادی تکیه دارد و از نقش اندیشه‌ها و عوامل فرهنگی - دینی و تعامل این موارد با واقعیت‌های مادی در آن اثری نیست و به‌همین دلیل در تحلیل نهایی گرفتار نوعی جبر جغرافیایی و تقلیل‌گرایی¹ اقتصادی است که نمی‌توان با تکیه صرف بر آن واقعیت‌های پیچیده تاریخی را توضیح داد. کاتوزیان، اشرف، علمداری و... به‌رغم تفاوت‌هایی که در برخی از موارد باهم دارند اما در تحلیل نهایی همگی به تئوری‌های جامعه‌شناسانه غیر تفهیمی متوسل شده‌اند. این پژوهشگران به تحلیل مادی تاریخ اعتقاد داشته که بر اساس آن شرایط اقلیمی ویژه‌ای مثل کم‌آبی و فاصله زیاد واحدهای تولیدی به ایجاد «شیوه‌های تولید» خاصی منجر شده که این شیوه‌های تولیدی به‌نوبه خود تعیین‌کننده نظم سیاسی - اقتصادی و رونب‌های فکری - عقیدتی بوده‌اند. کاربست غیرانتقادی و مقلدانه شیوه تولید آسیایی در مورد تحولات تاریخی ایران صرفاً با توجه به اقلیم کم‌آب این سرزمین نمی‌تواند بسیاری از پیچیدگی‌ها و گره‌های تاریخی را تبیین کند. به‌طور مثال مشخص نیست اقتدار نظامی - سیاسی دوره هخامنشیان در ایران باستان یا عصر زرین فرهنگی ایران پس از اسلام (سده‌های سوم تا ششم هجری) در حالی که گویا در تمامی ادوار تاریخی یک شیوه تولیدی حاکم بوده و این شیوه تولیدی در تحلیل نهایی تعیین‌کننده سایر جنبه‌های مرتبط با حیات انسان و جامعه انسانی بوده است، چگونه قابل توضیح است. جان فوران با اشاره به اینکه صورتبندی اجتماعی ایران در طول تاریخ آن مرکب از شیوه‌های تولیدی متمایز و در عین حال دارای کنش متقابل است، استفاده از مفهوم شیوه تولید آسیایی را به‌جای فتوئالیسم در توضیح

تحولات تاریخی ایران چندان کارآمد ارزیابی نمی‌کند و می‌نویسد: «تولید آسیایی در صورتی بهتر از فئودالیسم بود که در ایران تنها یک شیوه تولید وجود می‌داشت» (فوران، 1385: 74). حتی اگر بپذیریم شیوه تولید در ایران تغییری نکرده است؛ نمی‌توان بر مبنای آن تحولات تاریخی را توضیح داد. تاریخ ایران، همان‌طور که سید جواد طباطبایی در آثار خود بر آن تأکید می‌کند از دیرباز با دگرگونی‌های فرهنگی آن آمیخته شده است. طباطبایی حتی ریشه عوامل اجتماعی و تاریخی و فراز و نشیب‌های تاریخ ایران را نیز در قلمرو اندیشه می‌داند. بنابراین اگر دگرگونی در این عرصه صورت پذیرفته است، از نظر وی قابل تبیین از مجرای دگرگونی‌هایی بوده که در قلمرو اندیشه رخ داده است. در روایت طباطبایی: «تاریخ ایران زمین، از بنیاد، تاریخ اندیشه ایرانیان و به سخن دیگر تاریخ پیوستگی‌های عمل و نظر است، به این معنا که هیچ حادثه تاریخی وجود ندارد که با اندیشه گره نخورده و به‌واسطه اندیشه تعینی جدید پیدا نکرده باشد» (طباطبایی، 1380: 462).

جامعه‌پدیداری است تاریخی، به این معنا که در گذر زمان منظم‌اً دستخوش تغییر و تحول می‌شود و در تاریخ کشورها هیچ قانونی وجود ندارد که ثابت بوده و در همه زمان‌ها اعتبار خود را حفظ کرده باشد. بنابراین جامعه‌شناسی تاریخی که یک پارادایم علمی برای تبیین تحولات تاریخی با مدد از الگوهای جامعه‌شناختی است؛ نباید به الگوهای فراتاریخی جامعه‌شناسی برسد که گویی در طی چند هزار سال تغییر نکرده‌اند «فراروایت»‌هایی که با تعمق در جزئیات تاریخی بسیاری از آنها قابل مناقشه‌اند؛ تئوری‌های کاتوزیان از مصادیق بارز چنین «فراروایت»‌هایی هستند. به‌عنوان مثال کاتوزیان سراسر تاریخ ایران را بر مبنای چرخه استبداد - آشوب - استبداد توضیح می‌دهد و بر این باور است که نهادهای محدود کننده قدرت در ایران هرگز پا نگرفته‌اند. چرا که در ایران نقش کارکردی همواره با دولت بوده است و طبقات اجتماعی در برابر قدرت خودکامه دولت فاقد هر نوع مصونیت بوده‌اند. در حالی که پژوهشگری هم‌چون طباطبایی که از منظر تاریخ اندیشه به تاریخ ایران می‌نگرد؛ بین ایران پیش از حمله مغولان و دوران متعاقب آن به‌ویژه پس از صفویه تفاوت اساسی می‌بیند و اندیشه‌ی ایرانی‌شهری را در جهت مخالف خودکامگی می‌داند. طباطبایی با اشاره به دریافت متفکران یونانی از سرشت قدرت سیاسی ایران باستان، که آن‌را خودکامه و استبدادی توصیف کرده‌اند؛ این توصیف را محل تردید جدی دانسته و می‌نویسد: «برابری مردم و این که قدرت از آنان ناشی می‌شود... از مفاهیم بنیادین اندیشه یونانی است هم‌چنان که دفاع از نوعی شاهی آرمانی نیز شالوده اندیشه پارسیان باستان را تشکیل می‌داده است و نیازی به گفتن نیست که هر دو این دریافت‌ها با نظام حکومتی خودکامه نسبتی نداشته است» (طباطبایی، 1387: 41).

به اعتقاد طباطبایی به‌دنبال یورش مغولان روایتی از تصوف عامیانه جانشین اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری شد و با تبدیل آن به الگو و نظام گفتاری مسلط اندیشه در ایران، همه عناصر و مفردات اندیشه ایرانی با توجه به منطبق آن مورد تفسیر قرار گرفت و در نتیجه اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری جنبه‌های آرمانی خود را از دست داد و تبدیل به نظریه سلطنت مطلقه شد. امری که به‌ویژه با ادغام نظریه سلطنت مطلقه در ترکیب تشیع - تصوف - سلطنت در دوره صفوی تثبیت شد و دریافت عرفانی اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری نیز یکسره در خدمت سلطنت مطلقه درآمد و نظریه سلطنت مطلقه جانشین اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری شد (طباطبایی، 1380: 314-313). طباطبایی برخلاف دیدگاه کاتوزیان به وجود نهادهای محدود کننده قدرت در ایران باستان اشاره می‌کند: «در شاهی آرمانی ایران زمین و اندیشه ایرانی‌شهری نیز از سویی، بزرگان یا اعیان عامل عمده تحدید قدرت بودند و از سوی دیگر نهاد وزارت و وزیر به‌عنوان «عقل منفصل» پادشاه عمل می‌کرد» (طباطبایی، 1380: 173). هرچند که روایت طباطبایی اغراق‌آمیز به‌نظر می‌رسد؛ اما صرف‌نظر از صحت و سقم نتایجی که طباطبایی گرفته است، می‌توان این ارزیابی را پذیرفت که در دوره‌هایی که سلطنت در یک سلسله به‌مدت طولانی تداوم

داشته، نقش تأثیرگذار اشرافیت تقویت شده است. زیرا به‌ویژه ما در دوره ساسانیان شاهد شکل‌گیری یک نظام کاستی تمام عیار هستیم که در درون آن امکان تحرک طبقاتی به حداقل می‌رسد؛ این نظام کاستی مبتنی بر نوعی نگرش فلسفی ودینی بوده است که بر این باور تکیه داشته است، در نظام خلقت هر فرد جایگاه مشخصی دارد و هر نوع عدول از این نظم به‌مثابه آسیب و ناهنجاری تلقی می‌شده است. بنابراین ما با یک ساخت طبقاتی با مرزهای متصلب مواجهه بوده‌ایم که نظام حقوقی و مبنای ارزشی-ایدئولوژیک خود را نیز داشته است. قصه کفش‌دوزی که از انوشیروان تقاضای تحصیل فرزندش را کرد و پادشاه «عادل» تقاضای او را رد کرد؛ به‌خوبی میزان سخت‌جانی و عدم انعطاف این نظام را نشان می‌دهد که حتی پادشاه عادل نمی‌توانست اجازه دهد فردی از طبقات فرودست اجتماع در امتیازات انحصاری و موروثی اشراف شریک شود.

بنابراین حتی پادشاه نیز قادر نبوده معیارهای نظام طبقاتی را به‌هم بریزد؛ پس امتیازات اشرافیت حتی از دست‌اندازی شاه نیز ایمن بوده. بنابراین اشرافیت ایران مانند طبقه آریستوکرات در جامعه‌های اروپایی دارای میزانی از استقلال بوده است، با این تفاوت که استقلال اشرافیت در غرب با تغییر سلسله حکومتی هم برقرار می‌مانده است. علاوه بر آن ما در طول تاریخ ایران شاهد اعمال نفوذ مؤثر روحانیت در مقاطع تاریخی مختلف بوده‌ایم. به‌طوری‌که قبل از اسلام در دوره ساسانیان موبدان زرتشتی به چنان مرتبه‌ای از قدرت رسیده بودند که عملاً شاهان بدون موافقت آنان قادر به‌عملی کردن خواسته‌هایشان نبودند و بعد از اسلام و به‌ویژه در دوره صفویه نفوذ روحانیت به مرحله‌ای می‌رسد که این علامه مجلسی است که تاج سلطنت را بر سر شاه سلطان حسین می‌گذارد. در دوره قاجار، میرزای شیرازی با فتوای تحریم مصرف توتون و تنباکو شاه را مجبور به تغییر تصمیم خود می‌کند؛ البته رابطه روحانیت و سلطنت بر حسب شرایط دچار تحول شده است. مقصود این است که شاه نیز در تاریخ ایران حاکم ما برید و فعال ما پشاه نبوده است و همه طبقات اجتماعی نیز برخلاف نظر کاتوزیان الزاماً مقهور اراده خودکامانه وی نبوده‌اند. برخی از جامعه‌شناسان اساساً اطلاق عنوان استبداد را به حکومت‌های دوران پیشامدرن تاریخ ایران نادرست می‌دانند؛ ابراهیم توفیق بر همین نظر پای می‌فشارد: «در دورنمای بلند تاریخی به جرأت می‌توان ادعا کرد، که در ایران پیشامدرن سرشت رابطه قدرت را نه حکومت‌های مرکزی «خودکامه و استبدادی» بلکه حکومت‌های غیر متمرکز محلی رقم می‌زده‌اند. ابتدا با شکل‌گیری دولت مدرن در هیئت سلطنت پهلوی است که این رابطه معکوس می‌شود. یعنی در پناه تشکیل ارتش متحد و بوروکراسی متمرکز است که دولت پهلوی به مرور موفق به در انقیاد آوردن و فروپاشی ساختارهای منطقه‌ای قدرت می‌شود» (توفیق، 1381: 150). نظریه دیگر کاتوزیان در مورد این که چون دولت‌ها در غرب برخلاف ایران نماینده طبقات اجتماعی معینی نبوده‌اند پس به‌همان میزان دارای مشروعیت بوده‌اند نیز درست به‌نظر نمی‌رسد. چرا که این نظریه که دولت نماینده طبقه مسلط برای تداوم منافع آن است صرفاً نظریه مارکسیستی دولت است تدا اسکاچپول در رد این نظریه دولت را یک ساختار خود سامان می‌داند ساختاری «با منطق و منافع خاص خود، که لزوماً با منافع طبقه مسلط جامعه یا مجموعه کامل گروه‌های عضو جامعه سیاسی مترادف نیست و الزاماً با آن ارتباط ندارد» اسکاچپول توضیح می‌دهد که دولت نه نماینده و مظهر سلطه طبقاتی یک بخش از جامعه بلکه کلان ساختاری است که شاکله اش را «مجموعه سازمان‌های اداری و نظامی تشکیل می‌دهند و یک مقام اجرایی در رأس سازمان است یا کم‌وبیش امر هماهنگی را بر عهده دارد» (Skocpol, 1979: 27-29). بدین ترتیب دولت نه نماینده منافع یک طبقه بلکه بیشتر نماینده منافع بوروکرات‌هایی است که ساختار آن را تشکیل می‌دهند. علاوه بر آن مشروعیت (حقانیت) دولت‌ها نیز بر حسب پایگاه طبقاتی‌شان تعیین نمی‌گردد. در گذشته حکومت‌ها عمدتاً مشروعیت خود را بر دین و سنت‌های قومی و اسطوره‌ها استوار می‌ساختند و امروزه رضایت شهروندان

معیار مشروعیت دولت‌ها محسوب می‌شود. جامعه کوتاه مدت مفهوم دیگری است که از ابداعات کاتوزیان محسوب می‌شود اما به نظر نمی‌رسد کوتاه‌مدت بودن را بتوان ویژگی جامعه ایرانی در وجوه متفاوت آن دانست. در پاره‌ای عرصه‌ها تداومی را که تاریخ ایران به خود دیده است؛ در کمتر کشوری می‌توان یافت. تداوم شگفت‌انگیز فرهنگی ایران (مثل بقای زبان فارسی، به‌رغم هجوم اقوام بیگانه و تداوم بسیاری از رسوم و نموده‌های فرهنگی در طی هزاران سال) شاهدی بر این مدعاست. آن چه شرح دادیم نشان می‌دهد که باید با یافته‌ها و نتایجی که این متفکران به آن دست یافته‌اند مواجهه انتقادی داشت. آن چه که از مجموعه نظریات این گروه از متفکران قابل استنباط است این است که برای گذار به‌سوی توسعه ساختار مالی دولت باید تغییر کند، این دیدگاه در نمونه‌های نظیر علمداری به صراحت ابراز شده و در نمونه کاتوزیان به‌عنوان تالی طبیعی آن چه که علت توسعه‌نیافتگی ذکر شده قابل استنتاج است؛ چرا که وقتی که ریشه مسئله در ساخت اقتصاد سیاسی جستجو شود، راه برون‌رفت نمی‌تواند خارج از آن باشد؛ اما هیچ‌کدام را حل مشخصی ارائه نمی‌دهند.

نتیجه‌گیری

مسئله این پژوهش، بررسی دیدگاه‌های متفکران متأثر از شیوه تولید آسیایی درباره ریشه‌های توسعه‌نیافتگی تاریخی ایران بود. این متفکران در پژوهش‌های خود به نکات ارزنده‌ای در باره ریشه‌های تاریخی تفاوت‌های ایران و به‌طور کلی جوامع شرقی با غرب رسیده‌اند. اما در علت‌شناسی آنها از موضوع، سهم عوامل فکری و معرفتی چندان ادا نشده است. مضافاً اینکه تحولات اجتماعی ایران معاصر در نظریات بنیادین این روشنفکران چندان بازتاب نیافته است. در مواردی نیز که به این تحولات پرداخته‌اند آن‌را یا هم‌چون متغیر نفت در اقتصاد ایران بازتولید مشکل اساسی گذشته یعنی شیوه تولید آسیایی دانسته‌اند یا همان فرمول‌هایی را که برای تبیین تحولات تاریخی گذشته ایران ابداع کرده‌اند به دوره معاصر نیز تممیم داده‌اند؛ چنان‌که کاتوزیان معتقد است تاریخ ایران از دوره هخامنشیان تا دوره معاصر عرصه بازتولید مداوم چرخه استبداد - آشوب - استبداد است و در همه این دوره‌ها جامعه‌ای کوتاه‌مدت بوده است بدین‌سان این متفکران جامعه کنونی ایران را چنان تخته‌بند بار سنگین گذشته آن کرده‌اند که پویای درونی جامعه کنونی ایران را با گره زدن آن به گذشته‌ای مجهول نادیده گرفته و یا بر مبنای گرایشی تاریخ باورانه این پویاها را به‌گونه‌ای تفسیر کرده‌اند که در برابر میراث گذشته بی‌اهمیت است و نمی‌تواند خللی در سد سکندر خصوصیات مهم جامعه که گویی تاریخ بروز آنها را پیشاپیش تعیین کرده است ایجاد کند.

این اندیشمندان «بار گرانی»¹ از تاریخ ساخته‌اند که راه رهایی را بسیار دشوار می‌کند. بدیهی است که این به‌معنای نفی پژوهش تاریخی نیست بلکه نفی نوعی «دترمینیسم تاریخی» آشکار و نهانی است که در آثار این محققان دیده می‌شود. جبرگرایی که بر مبنای آن راز مشکلات و نارسایی‌های کنونی جامعه ایران ریشه در گذشته آن دارد؛ در حالی که بهتر است برای درک و برون‌رفت از مسائل امروز ایران به‌جای اتکا به تئوری‌های کلان جامعه‌شناسی تاریخی به مطالعه جامعه کنونی بر مبنای برشی کوتاه‌مدت و مقطعی پرداخت. از سوی دیگر نباید تصور کرد که ساخت اقتصاد سیاسی تنها عامل تأثیرگذار یا عامل زیربنایی در تعیین روابط دولت و جامعه است بلکه باید در چارچوب رویکردی بین‌رشته‌ای سایر عوامل را در نظر گرفت.

1- این تعبیر متعلق به محمدرضا نیکفر است که آن‌را در مقام نقد نظریات فلسفی (و نه جامعه‌شناسی) که در باب انحطاط تاریخی ایران بحث کرده‌اند استفاده نموده است. نیکفر دیدگاه‌های افرادی هم‌چون سیدجواد طباطبایی، عبدالکریم سروش و آرامش دوستدار را مشمول نوعی جبرگرایی تاریخ باورانه می‌داند. به اعتقاد ما این موضوع در مورد نگرش‌های جامعه‌شناختی از نوع کاتوزیان بیشتر صادق است؛ چرا که به‌طور مثال در روایت طباطبایی از تاریخ ایران بر اساس فراز و فرودهای اندیشه‌ای از عصر نوزایش و انحطاط، دوران گذار تاریخ ایران ... سخن رفته است؛ اما کاتوزیان روایتی خطی و یک‌دست از تاریخ ایران دارد که در چارچوب آن ویژگی‌هایی نظیر کوتاه مدت بودن، پیشا قانون و پیشا سیاست بودن، استبدادی و کوتاه مدت بودن ... از نظر وی به یکسان در مورد همه ادوار تاریخی ایران صادق است (نک، محمدرضا نیکفر، بار گران تاریخ، در نقد آگاه، 1388: 33-12).

1. اسمیت، آدام (1357)، **ثروت ملل**، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، تهران: پیام.
2. اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی (1387)، **طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران**، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
3. اشرف، احمد (1359)، **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران**، تهران: زمینه.
4. اصیل، حجت‌الله (1381)، **رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله**، تهران: نی.
5. افلاطون (1380)، **قوانین**، کتاب سوم، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
6. آندرسون، پری (1390)، **تبارهای دولت استبدادی**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: ثالث.
7. آیسخولوس (1390)، **مجموعه آثار**، ترجمه: عبدالله کوثری، تهران: نی.
8. باتامور، تی. بی (1370)، **جامعه‌شناسی**، ترجمه سیدحسن منصور و سیدحسن حسینی کلجاهی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
9. بشیریه، حسین (1375)، **ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی**، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
10. بندیکس، راینهارد (1380)، **سیمای فکری ماکس وبر**، ترجمه محمود رامبد، تهران: هرمس.
11. توفیق، ابراهیم (1381)، **مفهوم استبداد**، در کتاب توسعه، ویراسته‌ی جواد موسوی خوزستانی، تهران: توسعه.
12. رئیس دانا، فریبرز (1386)، **سوسیالیسم و آزادی**، تهران: نشر دیگر.
13. طباطبایی، سیدجواد (1380)، **دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران**، تهران: نگاه معاصر.
14. طباطبایی، سیدجواد (1387)، **درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران**، چاپ نهم، تهران: کویر.
15. علمداری، کاظم (1381) «الف»، **چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟**، چاپ هفتم، تهران: نشر توسعه.
16. علمداری، کاظم (1381) «ب»، **بحران جهانی و نقدی بر نظریه برخورد تمدن‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها**، چاپ دوم، تهران: توسعه، اسفند.
17. علمداری، کاظم (1377)، **گذار از پوپولیسم به کلانتالیسم در ایران: حامی پروری، مشخصه قدرت سیاسی، ایران فردا**، سال هفتم، شماره 44، تیر ماه.
18. فردید، احمد (1381)، **دیدار فرهنگی و فتوحات آخرالزمان**، به کوشش محمد مددپور، تهران: مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر.
19. فوران، جان (1385)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، چاپ ششم، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
20. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1379)، **اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**، چاپ هفتم، تهران: مرکز.

21. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1385)، **تضاد دولت ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران**، ترجمه علیرضا طیب، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
22. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1386)، **دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار استقرار پهلوی**، ترجمه حسن افشار، چاپ دوم، تهران: مرکز.
23. کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (1377)، **نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران**، نفت و توسعه اقتصادی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز.
24. کوزر، لوئیس (1380)، **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی.
25. ماهرویان، هوشنگ (1381)، **تبارشناسی استبداد ایرانی ما**، تهران: بازتاب نگار.
26. مونتسکیو (1370)، **روح القوانین**، ترجمه علی‌اکبر مهدی، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
27. نعمانی، فرهاد (1358)، **تکامل فنودالیسم در ایران**، تهران: خوارزمی.
28. نیکفر، محمدرضا (1388)، **«بار گران تاریخ» در نقد آگاه: در بررسی آراء و آثار، تهران: آگاه.**
29. هاشمی، محمد منصور (1389)، **آمیزش افق‌ها، منتخباتی از آثار داریوش شایگان**، تهران، فرزاد روز. هگل (1356)، **عقل در تاریخ**، ترجمه حمید عنایت، انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر.

(ب) لاتین

1. Theda, skocpol (1979), **states and social revolutions, a comparative analysis of France, Russia, and china**, Cambridge university press.